

# «زبانِ حال» به از من

## همی کند تق ریر

فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی

پژوهشگر متون کهن فارسی

مقاله ۲

زبان حال در عرفان و ادبیات پارسی کتابی است به قلم دکتر نصرالله پورجوادی که چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۵ ش توسط انتشارات هرمس عرضه شده است. همان‌گونه که از نام کتاب کاملاً پیداست، موضوع آن، بررسی «زبان حال» است در گستره عظیم عرفان و ادب فارسی. البته شانزده سال پیش از تألیف این کتاب، مؤلف خود نیز گمان نمی‌برده است که یادداشت‌هایش درباره یک اصطلاح دو کلمه‌ای (زبان حال) از هزار صفحه درگذرد! دکتر پورجوادی مشغول تصحیح رساله‌ای از ابوحامد محمد غزالی در باب «عهد الست» بوده است. در آنجا، غزالی می‌گوید سخنانی که در عهد الست بین خدا و ذریه بنی آدم رد و بدل شده، واقعی نبوده و اصلاً عالمی به نام عالم دز وجود نداشته و آن سخنان نیز به زبان حال است نه قال. از اینجاست که دکتر پورجوادی به تدریج هرچه درباره «زبان حال» در متون عرفانی و ادبی می‌یابد جمع‌آوری می‌کند و در مقاله‌ای در *نشر دانش* (سال ۱۷، شماره ۲) چاپ می‌کند و وقتی مطلب را ناتمام می‌یابد، باقی مطالب را در مقاله‌ای دیگر به چاپ می‌رساند. اما این تازه آغاز راه است و سبب می‌شود که ایشان هر جا مطلبی در باب «زبان حال» می‌یابند، یادداشت نمایند. باری، یادداشت‌ها به دویست صفحه می‌رسد و آماده چاپ می‌شود که مؤلف به سفر اروپا می‌رود و در آنجا با دریایی از منابع خطی و چاپی درباره زبان حال روبه‌رو می‌شود. جست‌وجو و تحقیق سال‌ها ادامه می‌یابد و حاصل آن، همین کتاب سترگ «زبان حال...» است که اکنون موضوع سخن ماست.

زبان حال چیست؟ زبان حال، شرح و بیانی است که شخص ممکن است از حالات یا صفات موجودی بکند، بدون



هدف و انگیزه مؤلف  
بررسی انواع و اقسام  
مطالب زبان حالی،  
یعنی مطالب ادبی و  
خیالی در آثار نظم و نثر  
پارسی است البته پیش  
از پرداختن به اصل  
مطلب، به ادبیات  
جهان و ادبیات ایران  
پیش از اسلام در  
دو باب نگاهی شده  
است. باب نخست،  
معرفی آثاری در تمدن  
قدیم بین‌التهرین،  
متون قدیم یهودی،  
سریانی و بالاخره  
ادبیات اروپایی  
است و در باب دوم،  
مؤلف پس از اشاره به  
گزارش‌های ابن ندیم  
و هرودوت مبنی بر  
علاقه‌مندی ایرانیان  
به حکایت‌های زبان  
حالی، به بررسی  
این «شگرد ادبی»  
در کتابهای درخت  
آسوریک، مینوی  
خرد، ارداویرافنامه و  
ترجمه کلیله و دمنه  
می‌پردازد.

باب پنجم، معرفی آثار زبان حالی «در آثار صوفیان قدیم» است که از ابواسحاق کازرونی، ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری، احمد غزالی، میبدی، شهاب‌الدین سمعانی و عین‌القضاة همدانی سخن به میان آمده است.

باب ششم، از سنایی تا نظامی، پس از بررسی زبان حال در دیوان سنایی و حدیقه و سیرالعباد وی، کاربرد این شگرد ادبی را در دیوان انوری، قصیده‌ای از رشید و طواط و مخزن‌الاسرار نظامی نشان می‌دهد.

باب هفتم، خود شامل دو بخش است: اول زبان حال در آثار سهروردی و آنگاه پس از سهروردی که شامل *مونس‌العشاق* عربشاه یزدی، *مجالس‌العشاق* و در پایان، *خلاصه‌الشعار* تقی‌الدین کاشی است.

باب هشتم مختص آثار «عطار» است. باب نهم، «ابن عربی و مکتبش» نام گرفته است. مؤلف این باب را به دلیل تأثیری که بحث و نظری (ابن عربی) در شعر و نویسندگان ایرانی داشته، مطرح کرده است (ص ۳۲). باب دهم، زبان حال را در *لمعات* و *دیوان* فخرالدین عراقی می‌کاود. باب یازدهم مخصوص مولوی (*مثنوی و غزلیات شمس*) است. باب دوازدهم: بررسی زبان حال در نظم و نثر سعدی (*گلستان، بوستان، دیوان و مجالس*) است. باب سیزدهم مربوط به آثار علاءالدوله سمنانی است. باب چهاردهم: حافظ و بالاخره بخش اول کتاب، با باب پانزدهم تمام می‌شود. مؤلف در این مورد می‌نویسد: «بخش اول را من با نگاهی به گزیده‌ای از آثار شاعران معاصر ختم کرده‌ام تا پیوند شعر و ادب معاصر را با شعر و ادب کلاسیک پارسی، تا جایی که به زبان حال مربوط می‌شود، نشان داده باشم هرچند که بررسی کامل این موضوع نیز خود محتاج به تحقیق یا تحقیقات جداگانه‌ای است» (ص ۳۲).

«بخش دوم، کلاً درباره‌ی مناظره‌های ادبی است، مناظره‌هایی که جنبه‌ی خیالی و غیر واقعی دارند و سخن گفتن شخصیت‌ها نیز به زبان حال است. این نوع مناظره‌ها خود یکی از قدیم‌ترین و متداولترین گونه‌های ادبی است. در مناظره‌ی زبان حالی، معمولاً دو یا چند شخصیت خیالی، خواه حیوان و نبات و خواه اشیاء بی‌جان یا حتی مفاهیم محض، با یکدیگر مجادله و منازعه می‌کنند و به همین دلیل برخی از شاعران آن را پیکار خوانده‌اند. هر یک از شخصیت‌ها در یک مناظره یا پیکار سعی می‌کند برتری خود را بر دیگری ثابت کند و به دلیل این برتری جویی، گاهی مناظره را مفاخره نامیده‌اند» (همان).

اینکه مدعی کشف و کرامات باشد. آن شرح و بیان، در واقع به عبارت در آوردن حال یا کیفیت آن موجود است (خواه انسان باشد یا حیوان یا نبات و یا جماد) (ص ۲۹). شاعر، اندیشه‌ای در ذهن داشته و برای بیان آن، صحنه‌ای خیالی در زمانی خیالی خلق کرده و از شخصیتی خیالی، سخنی نقل کرده است (همان). در جای دیگری از کتاب پس از ذکر این نکته که «حال» در تعبیر «زبان حال» به معنی «صفت و وضع و چگونگی شخصی یا حیوان یا هر چیز دیگر است»، نوشته‌اند: «زبان حال یک چیز یعنی آنچه وضع و صفت یک چیز به ما نشان می‌دهد یا آنچه ما از درک صفت یا خصوصیات یک چیز می‌توانیم استنباط کنیم» (ص ۳۵۳).

حکایت‌های زبان حالی در ادبیات جهانی گونه‌های (ژانرهای) مختلفی دارند از جمله حکایت‌های جانوران و اشیاء که در زبان‌های اروپایی به آن «فابل» می‌گویند و نوع دیگر، مناظره‌ها یا پیکارهای ادبی. البته این حکایت‌های زبان حالی، گونه‌های فرعی متعددی هم دارد مانند «داستان‌های بلند حماسی و عشقی، داستان‌های بلند حیوانات، اندرزه‌های مردگان به زندگان، داستان‌های تمثیلی فلسفی و عرفانی و بالاخره مجالس بزمی گل‌ها و گیاهان و جانوران» (ص ۳۰).

هدف و انگیزه مؤلف بررسی انواع و اقسام مطالب زبان حالی، یعنی مطالب ادبی و خیالی در آثار نظم و نثر پارسی است (ص ۳۱) البته پیش از پرداختن به اصل مطلب، به ادبیات جهان و ادبیات ایران پیش از اسلام در دو باب نگاهی شده است. باب نخست، معرفی آثاری در تمدن قدیم بین‌التهرین، متون قدیم یهودی، سریانی و بالاخره ادبیات اروپایی است و در باب دوم، مؤلف پس از اشاره به گزارش‌های ابن ندیم و هرودوت مبنی بر علاقه‌مندی ایرانیان به حکایت‌های زبان حالی، به بررسی این «شگرد ادبی» در کتابهای *درخت آسوریک*، *مینوی خرد*، *ارداویرافنامه* و *ترجمه کلیله و دمنه* می‌پردازد.

باب سوم از رودکی و تنی چند از معاصران وی همچون بندار رازی و خسروی آغاز می‌شود و سپس رد پای زبان حال در آثار شاعرانی چون عنصری، منوچهری، فرخی سیستانی، اسدی طوسی، ناصر خسرو، امیر معزی، کمالی بخارایی و بالاخره خیام مشخص می‌گردد.

باب چهارم نظر به اهمیت مطالبی که ابوحامد غزالی هم به تازی و هم به پارسی درباره‌ی زبان حال گفته (ص ۳۱) به آراء و سخنان وی اختصاص یافته است.

از همین فهرست دراز  
دامن که ما آن را به  
اختصار نقل کردیم  
می‌توان به گستره  
تحقیق دکتر پورجوادی  
درباره «زبان حال» پی  
برد. صفحه به صفحه  
و سطر به سطر این  
کتاب حاوی اطلاعات  
جدید و ارزنده‌ای  
است که مؤلف در  
اختیار خواننده قرار  
می‌دهد. از تعریف زبان  
حال گرفته تا معرفی  
آن در ادبیات جهان  
قدیم، اروپای جدید،  
قبل از اسلام، بعد از  
اسلام، در آثار شاعران  
و نویسندگان از زمان  
رودکی تا عصر حاضر.  
بخش مهمی از آنچه  
دکتر پورجوادی در باب  
زبان حال یافته‌اند در  
نسخه‌های خطی بوده  
که چون تا زمان تألیف  
کتاب چاپ نشده بوده،  
ایشان مطالب مورد  
نظر را از نسخه‌های  
خطی نقل کرده‌اند.

این بخش شامل یازده باب است. از باب‌های ۱۱ تا ۲۰، مؤلف تعداد بسیار زیادی مناظره بین شخصیت‌های خیالی را دسته‌بندی کرده و آثاری را که در ادب فارسی، عربی و گاه ترکی در این دسته‌بندی‌ها قرار می‌گیرد معرفی، تحلیل و نقد نموده است:

باب ۱۶: مناظره‌های خورشید و ماه، آسمان و زمین و عناصر، شب و روز است در آثار شاعران و نویسندگانی چون زین‌الدین سجزی، اسدی طوسی، عارفی، نزاری قهستانی، منیر لاهوری و...

باب ۱۷: به معرفی مناظره‌های میان گل و مُل، باده و بنگ، شطرنج و نرد در آثار کسانی چون ابوسعید ترمذی، قمری آملی، زنگی بُخاری، سعد بها و... می‌پردازد.

باب ۱۸: شامل بررسی و نقد مناظره میان شمشیر و قلم، بزم و رزم، تیر و کمان، گوی و چوگان در آثار امیر معزی، کمالی بخارایی، و *وصاف الحضرة* میرسید شریف جرجانی، منیر لاهوری و دیگران است.

باب ۱۹: به معرفی مناظره‌های دولت و عقل و علم در «بحر الفوائد»، «مثنوی مسعود قمی» و «گلشن لطافت» می‌پردازد.

باب ۲۰: مناظره‌های میان فصل‌ها و ماه‌های سال در آثار منوچهری، انوری، قاضی حمیدالدین بلخی، یارعلی تبریزی، قاتنی و... را بررسی و نقد می‌نماید.

باب ۲۱: مناظره‌هایی را که میان جان و تن و چشم و دل، زلف و ابرو در نظم و نثر فارسی وجود دارد معرفی کرده است.

باب ۲۲: مناظره‌هایی است بین عقل و عشق در آثار کسانی چون امیرحسینی هروی، ملک محمود تبریزی، اسیری لاهیجی، ابن ترکه اصفهانی و نویسندگان دیگر.

باب ۲۳: پیکارهای اشخاص از قبیل ایرانی و عرب یا مسلمان و زردشتی از اسدی طوسی، مناظره طیب و منجم از *مقامات* حمیدی، جدال سعدی با مدعی *درگستان* و مناظره‌های دیگر است.

باب ۲۴: مناظره در داستان‌های عشقی نام گرفته و شامل پیکار شانه و آیین، گوشواره و گردنبد، یاره و انگشتر، ... است.

باب ۲۵: مناظره‌های عاشقانه است در آثاری از نظام‌الدین اصفهانی، ناصرالدین منشی و *محب نامه* عماد فقیه کرمانی.

باب ۲۶: که آخرین باب از بخش دوم (مناظره‌ها) است به تفنن‌های علمی و هنری (پارسی، تازی، ترکی) پرداخته و آثاری از متطبب قونیوی، فضولی بغدادی (مناظره مزاج‌های

چهارگانه) و غیره را معرفی و بررسی کرده است.

از اینجا بخش سوم کتاب که به بررسی مفاهیم و مضامین و گونه‌های ادبی می‌پردازد، آغاز می‌شود.

باب ۲۷: هاتف غیبی و زبان حال؛ باب ۲۸: آواز صراحی؛ باب ۲۹: نردبان معرفت (خداشناسی و داستان‌های تمثیلی)؛ باب ۳۰: فلسفه زندگی و مرگ، که خود شامل سه بخش فرعی است؛ باب ۳۱: حدیث جدایی از زبان سازهای موسیقی و موجودات دیگر؛ باب ۳۲: پروانه و شمع در «روضه‌الفریقین»، آثار عطار، سعدی، سلمان ساوجی، قاسم انوار و...؛ باب ۳۳: گل و بلبل؛ باب ۳۴: داستان‌های عشقی؛ باب ۳۵: در هزل و طنز؛ باب ۳۶: در روضه و تعزیه.

از همین فهرست دراز دامن که ما آن را به اختصار نقل کردیم می‌توان به گستره تحقیق دکتر پورجوادی درباره «زبان حال» پی برد. صفحه به صفحه و سطر به سطر این کتاب حاوی اطلاعات جدید و ارزنده‌ای است که مؤلف در اختیار خواننده قرار می‌دهد. از تعریف زبان حال گرفته تا معرفی آن در ادبیات جهان قدیم، اروپای جدید، قبل از اسلام، بعد از اسلام، در آثار شاعران و نویسندگان از زمان رودکی تا عصر حاضر. بخش مهمی از آنچه دکتر پورجوادی در باب زبان حال یافته‌اند در نسخه‌های خطی بوده که چون تا زمان تألیف کتاب چاپ نشده بوده، ایشان مطالب مورد نظر را از نسخه‌های خطی نقل کرده‌اند. یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب، مقایسه آثار مشابه زبان حالی در موارد متعدد است. یعنی اینکه چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان دو یا چند اثر زبان حالی از دو یا چند شاعر یا نویسنده هست. و همین مقایسه باعث می‌شود که خواننده از همه ویژگی‌های زبان حال در ادب فارسی اطلاع یابد.

ویژگی‌های زبان حال: از مطالعه متن کتاب درمی‌یابیم که مطالب زبان حالی دارای چند ویژگی است: یکی اینکه «همه، جنبه ادبی و خیالی دارند و سخنانی که در آنها آمده است به زبان حال است نه قال» (ص ۳۰) دیگر اینکه «بسیاری از این پیکارها ظاهراً در بارگاه پادشاه و در حضور ایشان خوانده می‌شده و لذا نوعی ادبیات اشرافی و شاهانه بوده است. مناظره‌های درباری وسیله‌ای بوده است برای پذیرایی و وقت‌گذرانی و سرگرم کردن شاه و درباریان در دوران صلح و آرامش و در مجالس بزم و باده‌گساری. اما مقصود از آنها فقط سرگرم کردن شاه و درباریان نبوده است، بلکه در عین حال جنبه آموزشی و گاه اخلاقی هم در آنها وجود داشته است [...]



دکتر پورجوادی هر جا که لازم بداند آرا و عقاید شاعران و نویسندگان را در بوتۀ نقد می‌نهد. از جمله در همین فصل آنجا که مولانا سخن گفتن بهشت و دوزخ با مؤمن، زمین با انسان (در روز قیامت)، نالیدن ستون حنانه نزد پیامبر و شهادت گفتن سنگ و تسبیح جمادات را به زبان قال می‌داند نه زبان حال، پس از نقد وردّ این مسأله، می‌گوید: «عمق نکات معنوی و عرفانی و دلنشینی سخنان مولانا و شور و حالی که در اشعار او موج می‌زند، نباید مانع نقد عقاید عجیب و غریب او در مسائل علمی یا کلامی شود، هرچند که این کار برای ارادتمندان حضرت مولانا، از جمله خود نگارنده، دشوار باشد.»

یوم دین که زلزلت زلزالتها  
این زمین باشد گواه حالها  
کو تُحَدِّثُ جَهْرَةً اخبارها  
در سخن آید زمین و خارها

شرحی را که دکتر پورجوادی در مورد کلمه «جَهْرَةً» در بیت دوم می‌دهد در هیچ‌یک از شروح مثنوی ندیده‌ام. نوشته‌اند: «این کلمه را شاعر به اجبار برای حفظ وزن شعر اضافه نکرده است.» «جَهْرَةً» در لغت به معنی آشکار است و آنچه مولانا با این لفظ می‌خواهد بگوید این است که زمین در آن روز کاملاً صریح و آشکارا سخن خواهد گفت. بنابراین لفظ «جَهْرَةً» حاکی از عقیده دینی مولانا است در اینکه زمین در آخرت عیناً با صوت یا آواز اخبار خود را اظهار خواهد کرد» (ص ۲۹۲).

دوش «دیدم» که ملائک... آنچه در این مطلع مشهور حافظ و به‌ویژه از واژه «دیدم» برمی‌آید، و شارحان نیز گفته‌اند، این است که شبی برای حافظ، «مشاهده و مکاشفه» ای دست داده و خواجه به واقع در آن مکاشفه، «دیده است» که ملائک در میخانه زدن و باقی قضایا. مثلاً شادروان زرین کوب آن را دقیقاً «واقع» و مکاشفه خوانده‌اند (از کوچۀ زندان، ص ۱۰۰). در حافظ خطیب رهبر از آن به «رؤیای راستین» و در حافظ‌نامه

به «مشاهده» تعبیر شده است. دکتر استعلامی نیز نوشته است: «این غزل هم، تجربه‌ای عارفانه یا خلسه‌ای است که در آن حافظ به روز ازل و به عالم امر سفر می‌کند [...]» (درس حافظ). اما تفسیر و تعبیر دکتر پورجوادی در این باب از لونی دیگر است. ایشان در فصل ۱۳ کتاب که مربوط به علاءالدوله سمنانی است ضمن مقایسه واقعۀ معراج‌گونه علاءالدوله با کسانی چون عطار، ناصر خسرو، ابن سینا و سهروردی می‌نویسند که علاءالدوله مدعی است به همه آنچه در رسالۀ خود شرح داده، از راه کشف رسیده، اما در آثار دیگر شاعران و نویسندگان، کشف و شهودی در کار نبوده بلکه در واقع، «صورت داستانی این رساله‌ها، آرایشی است ادبی و صرفاً برای دلنشین کردن مطالب است [...]» بنابراین در پس این داستان‌پردازی‌های خیالی و شاعرانه، واقعیتی نهفته نیست» (ص ۳۵۰) آنگاه پس از اشاره به ابیاتی از روشنائی‌نامه منسوب به ناصر خسرو و اینکه برای شاعر در آن شب «واقعۀ ای عرفانی» رخ نداده، بلکه او به عوالم بالا فقط می‌اندیشیده و سیر فکری می‌کرده و نیز عنوان کردن این نکته درخور توجه که «این نوع حکایت‌های معراج‌گونه در عصر علاءالدوله به صورت قالب‌های ادبی درآمدۀ بود» (ص ۳۵۱)، سرانجام در مورد بیت حافظ می‌نویسند:

بیکارهای زبان حالی، وسیله‌ای بوده است برای آموزش دادن. علاوه بر این، شخصیت‌های مناظره‌ها و سخنان ایشان اوضاع و احوال اجتماعی و محیط زندگی مردمی را معرفی می‌کند که این مناظره‌ها را می‌ساختند و می‌خواندند و می‌شنیدند» (صص ۴۴ و ۶۸۷)

در فصل سوم که به معرفی آثار زبان حالی از رودکی تا خیام اختصاص دارد. مؤلف می‌گوید رواج مناظره‌های این دوره احتمالاً بازتاب مناظره‌های واقعی میان ارباب مذاهب گوناگون در آن دوره است و از سوی دیگر این مناظره‌ها ادامه نوعی ادبی است که سابقه آن به «درخت آسوریک» در پیش از اسلام می‌رسد (صص ۹۸ و ۹۹).

در جایی دیگر در باب رواج این شگرد ادبی (زبان حال) در ادب صوفیه از پیشگامی خواجه عبدالله انصاری و سنایی و تأثیر سهروردی در رواج این شگرد، سخن رفته است (ص ۲۱۲). دوران شکوفایی «زبان حال»: در فصل یازدهم که مربوط به مولوی است، مؤلف با بیان این مطلب که مولانا اثر سترگ خویش مثنوی معنوی را با زبان حال شروع کرده، آمده است: «از ربع آخر قرن ششم شاعران و نویسندگان نه تنها بیش از پیش در رباعیات و قطعه‌ها و مثنوی‌های خود زبان حال را به منزله شگردی ادبی به کار بستند، بلکه آثاری مستقل نیز به زبان حال تصنیف کردند. بدین‌سان کاربرد زبان حال هم در شعر و هم در نثر پارسی به صورت گسترده‌ای متداول شد، به طوری که قرون هفتم و هشتم را می‌توان دوران شکوفایی این شگرد نامید» (ص ۲۸۵).

نقد مولانا توسط ارادتمندانش: تا از فصل مربوط به مولانا نگذشته‌ایم اشاره کنیم که دکتر پورجوادی هر جا که لازم بداند آرا و عقاید شاعران و نویسندگان را در بوتۀ نقد می‌نهد. از جمله در همین فصل آنجا که مولانا سخن گفتن بهشت و دوزخ با مؤمن، زمین با انسان (در روز قیامت)، نالیدن ستون حنانه نزد پیامبر و شهادت گفتن سنگ و تسبیح جمادات را به زبان قال می‌داند نه زبان حال، پس از نقد وردّ این مسأله، می‌گوید: «عمق نکات معنوی و عرفانی و دلنشینی سخنان مولانا و شور و حالی که در اشعار او موج می‌زند، نباید مانع نقد عقاید عجیب و غریب او در مسائل علمی یا کلامی شود، هرچند که این کار برای ارادتمندان حضرت مولانا، از جمله خود نگارنده، دشوار باشد» (ص ۳۰۲).

شرح یک واژه در مثنوی: در همین فصل ۱۱ است که این دو بیت مثنوی آمده:

مؤلف در فصل ۱۴ که مخصوص حافظ است، با ارائه ابیات و عباراتی از حافظ و دیگر شاعران و نویسندگان به تفصیل به این مطلب می‌پردازد که آنچه وی به «گوش هوش» از «هاتف غیبی» و «هاتف میخانه» و «سروش عالم غیب» و... شنیده در واقع همان شگرد ادبی و تخیل شاعرانه است و بر سیروی در عوالم روحانی دلالت ندارد. «البته ممکن است که حافظ، حقیقتاً در عالم ملکوت سیر کرده باشد ولی از ابیاتی که وی درباره شنیدن پیام هاتف غیبی گفته است، نمی‌توان به برد، چنانکه از ابیات باده‌گساری وی نیز نمی‌توان پی برد، اینکه آیا او واقعاً به میخانه می‌رفته و باده‌گساری می‌کرده است یا نه. حافظ شاعر است نه وقایع‌نویس» (ص ۳۶۷).

### اختر چرخ ادب پروین است

«غزل حافظ نیز که با این مصراع آغاز می‌شود: «دوش دیدم که ملاتک در میخانه زدند» همین حکم را دارد. حافظ در این غزل گزارش یک سیر و سفر روحانی به عالم ملکوت را نمی‌دهد. خلق این صحنه‌ها در این قبیل اشعار معمولاً چیزی بیش از تصویرگری خیالی شاعران نبوده است» (همان). حافظ شاعر است، نه وقایع‌نویس: مؤلف در فصل ۱۴ که مخصوص حافظ است، با ارائه ابیات و عباراتی از حافظ و دیگر شاعران و نویسندگان به تفصیل به این مطلب می‌پردازد که آنچه وی به «گوش هوش» از «هاتف غیبی» و «هاتف میخانه» و «سروش عالم غیب» و... شنیده در واقع همان شگرد ادبی و تخیل شاعرانه است و بر سیروی در عوالم روحانی دلالت ندارد. «البته ممکن است که حافظ، حقیقتاً در عالم ملکوت سیر کرده باشد ولی از ابیاتی که وی درباره شنیدن پیام هاتف غیبی گفته است، نمی‌توان به تجربه‌های شخصی وی راه برد، چنانکه از ابیات باده‌گساری وی نیز نمی‌توان پی برد، اینکه آیا او واقعاً به میخانه می‌رفته و باده‌گساری می‌کرده است یا نه. حافظ شاعر است نه وقایع‌نویس» (ص ۳۶۷).

آخرین باب از بخش نخست کتاب «زبان حال»، بررسی این تعبیر در سخن شاعران معاصر است. مؤلف در این باب نیز با دقت و حوصله بسیار، آثار تنی چند از شاعران درگذشته معاصر، مانند سید اشرف‌الدین حسینی قزوینی، میرزا علی‌اکبر صابر، اقبال لاهوری، پروین اعتصامی، خانلری، رعدی‌آذرخشی، صغیر اصفهانی و نیما یوشیج را مطالعه کرده و رد پای این شگرد ادبی (زبان حال) را در این آثار نشان داده و تحلیل کرده‌اند. در همین صفحات است که ضمن بررسی زبان حال در شعر پروین به یک مورد بی‌سابقه اشاره کرده‌اند: «[...] در یکی از مثنوی‌های او، دو مفهوم امید و نومیدی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند. گفت‌وگوی میان این دو مفهوم در ادبیات پارسی سابقه نداشته است [...]» (ص ۳۹۲).

بخش‌های دوم و سوم کتاب را در آغاز این مقاله به اختصار معرفی کردیم. همچنین در سطور پیشین، آنجا که سخن از مولانا به میان آوردیم، گفتیم که دکتر پورجوادی در سرتاسر این کتاب هر جا لازم دانسته‌اند ضمن نقل نظریات دیگران، از «نقد» آن نیز خودداری نورزیده‌اند. از جمله این نقدها که در فصل سوم کتاب آمده، انتقاد بر نظر شادروان دکتر محبوب است درباره رساله «کنز اللطائف» منسوب به عبید زاکانی. نظر به

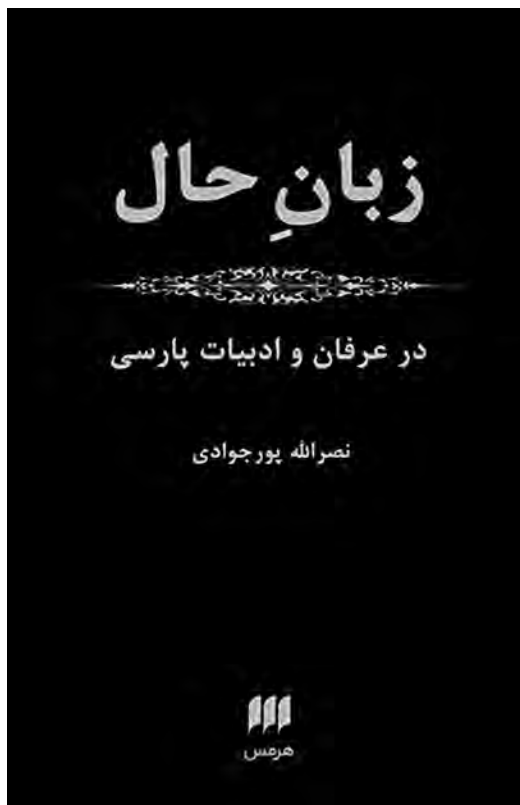
اهمیتی که این نقد دارد و هم از این باب که ممکن است این نکته، در میان انبوه مطالب کتاب، از چشم‌ها پوشیده ماند، آن را در اینجا نقل می‌کنیم و کم‌کمک دامن سخن را فراهم می‌چنینیم.

می‌دانیم که در کلیات عبید زاکانی چاپ استاد روانشاد محمدجعفر محبوب، رساله‌ای هست به نام «کنز اللطائف» که با آنکه متعلق به عبید نیست، به وی نسبت داده شده است. ارزیابی دکتر محبوب درباره این رساله چنین است: «رساله‌ای است نه چندان کوچک با نثری مصنوع و طول و تفصیل فراوان که موضوع اصلی آن مناظره‌ای خنک میان شرم [گاه] زن و مرد و رجزخوانی و فخرفرشی یکی بر دیگری است که سرانجام نیز به هیچ نتیجه معقولی منتهی نمی‌شود... نثر بی‌مزه پرتکلف و اطناب و اسهاب بی‌حد و حصر آن، و فضل‌فروشی‌های خارج از موضوع مؤلف که برای بیان مقصد واهی خویش کوشیده است از الهیات و طبیعیات و ریاضیات بهره‌گیر و اصطلاحات عروض و بدیع و قافیه را مورد استفاده قرار دهد و چون غریقی هر گیاهی را دست‌آویز سازد، به هیچ روی به نثر ساده محکم و فاخر و موجز عبید نمی‌ماند» (زبان حال، ص ۱۰۱۶).

در اینجا است که دکتر پورجوادی با روایت و تحلیل این مناظره و دفاع از آن به رد نظر شادروان محبوب می‌پردازد و ما به دلیل اهمیت این نقد، بخش‌هایی از آن را عیناً نقل می‌کنیم:

«اظهار نظر مرحوم محبوب در اینجا چندان منصفانه و درست نیست. چیزی که احتمالاً وی، و قطعاً بسیاری از خوانندگان دیگر را از این اثر دلزده می‌کند، طرفین مناظره است. خواننده همین که این دو خصم را در صحنه می‌بیند، ناگهان احساس می‌کند که گویی دو نفر در برابر او عریان شده‌اند، و این البته باعث قضاوت زود هنگام و شتابزده او می‌شود. ولی همین که خواننده بتواند این احساس‌ها را کنار بگذارد و به متن رساله و گفت‌وگوها با نظر دقیق و به‌عنوان یک اثر ادبی در داخل یک «ژانر» نگاه کند آنگاه داوری او در حق این اثر که به‌راستی بی‌نظیر است عوض خواهد شد و خواهد دید که او با اثری جدی و هنری و جذاب روبه‌رو است نه اثری به قول محبوب «خنک» [...] با همه بی‌پردگی‌های مؤلف رساله، این اثر عمیق‌تر از همه اشعار بی‌پرده (و به اصطلاح اروتیک) و اغلب جلف عبید زاکانی و شاعرانی چون سوزنی و ابن بهاء جامی است» (صص ۷-۱۰۱۶).

زبان حال چیست؟  
 زبان حال، شرح و  
 بیانی است که شخص  
 ممکن است از حالات  
 یا صفات موجودی  
 بکند، بدون اینکه  
 مدعی کشف و کرامات  
 باشد. آن شرح و بیان،  
 در واقع به عبارت در  
 آوردن حال یا کیفیت  
 آن موجود است (خواه  
 انسان باشد یا حیوان  
 یا نبات و یا جماد).



در ویرایش دوم بسیاری از غلط‌های چاپی اصلاح شده و از این باب نیز بر چاپ نخست مزیتی قابل ملاحظه دارد، اما هنوز شماری غلط‌های چاپی پیشین بر جای است. جز این، برخی موارد ادبی نیز هست که مستحق تأمل بیشتر است و در سطور ذیل به استاد پورجوادی تقدیم می‌گردد تا اگر صلاح دانستند ان‌شاءالله در چاپ سوم اعمال فرمایند:

۱. در حاشیه صفحه ۳۶۵ در باب این مصراع حافظ که می‌گوید: «ای کاش که من بودمی آن هندوی مقبل»، نوشته‌اند: «مراد از هندوی مقبل خال است و خال را از آن رو مقبل گویند که بخت با او یار بوده و بر روی معشوق جای گرفته است». باید افزود که جز این، «مقبل»، نامی از نام‌های غلامان سیاه بوده، چنانکه کمال اسماعیل اصفهانی گوید: زحل آن روز شود «مقبل» نام / کش کنی هندوک خویش خطاب (مغتنامه دهخدا، ذیل «مقبل»).

۲. در صفحه ۴۷۵ در مناظره‌ای میان باده و بنگ، از زبان باده چنین آمده:

گرد در دهان «زنگ» ز من قطره‌ای چکد  
 بر من ز روی شرزه رنگ تفاوت کند ز رنگ  
 ورموشکی ضعیف ز من جرعه‌ای چشد  
 نشگفت اگر ز پنجه خروشد رخ پلنگ

مؤلف پس از نقل چند سطر از متن *کنز اللطائف* می‌نویسد: «این نمونه نثری است که مرحوم محجوب آن را «بی مزه پرتکلف و اطناب و اسهاب» خوانده است. ولی به نظر نگارنده این نثر نه تنها بی‌مزه و پرتکلف نیست، بلکه بسیار با ذوق و هنرمندانه است [...] در حق نثر او باید گفت هر چند که به پای سادگی و روانی نثر عبید نمی‌رسد، ولی از آن پخته‌تر است و اصولاً مؤلف این رساله در نویسندگی و تسلط بر کلمات از عبید تواناتر بوده است» (صص ۹-۱۰۱۸).

و بالاخره داوری دکتر پورجوادی در باب رساله *کنز اللطائف* چنین است: «پایان رساله *کنز اللطائف* درست مانند بقیه قسمت‌های این اثر دقیقاً حساب شده است، به خلاف آنچه مرحوم محجوب گفته است. به طور کلی، اگر از بی‌پردگی‌های این اثر چشم ببوشیم و آن را صرفاً به عنوان یک مناظره در میان مناظره‌های دیگر در نظر بگیریم، آن وقت باید بگوییم که این رساله در حد خود یکی از مناظره‌های دقیق و ادبی است و نویسنده آن بدون شک یکی از فضلا و ادبا و دانشمندان زمان خود بوده که نخواستہ است خود را معرفی کند تا بتواند حرف خود را درست بزند» (ص ۱۰۲۲).

### آراستن سرو به پیراستن است

در زمستان ۱۳۹۲ که این مقاله را برای چاپ در یکی از مجلات آماده کرده بودم، اطلاع یافتیم که آن مجله گرامی تعطیل شده است! ضمناً خبر رسید که کتاب «زبان حال»، این بار توسط «نشر نو» (با همکاری نشر آسیم) به چاپ دوم رسیده و در اردیبهشت ۹۳ در نمایشگاه بین‌المللی عرضه خواهد شد. اردیبهشت آمد و کتاب عرضه گشت و من مجالی نیافتم تا مقاله خود و چاپ نخست کتاب را با چاپ دوم مقابله کنم. اخیراً (آذرماه!) بخت یار شد و چنین کردم.

دکتر پورجوادی در باب ویرایش دوم این اثر چنین نوشته‌اند: «مطالب جدیدی که به این چاپ افزوده‌ام یافته‌های من در کتابها و مقالاتی است که بعد از چاپ اول کتاب منتشر شده است، یا اگر منتشر شده بود من ندیده بودم. این اضافات گاه در حد یکی دو جمله و گاه در حد بخش یا فصلی بوده است که به برخی از ابواب کتاب افزوده‌ام. برای داخل کردن این مطالب اضافی گاهی مجبور شده‌ام که مطالب قبلی را حذف یا خلاصه کنم. به هر حال چیزی به تعداد صفحات اضافه نشده و ابواب کتاب هم دست نخورده باقی مانده است» (پیشگفتار چاپ دوم، ص ۱).

راستی را که بررسی  
صفحه به صفحه و  
سطر به سطر چهارصد  
و چهل منبع چاپی  
و خطی فارسی و  
عربی (در چاپ دوم،  
این عدد به ۴۹۳  
رسیده است) و بیش  
از هفتاد مأخذ فرنگی و  
یافتن این حجم عظیم  
از اطلاعات در باب یک  
تعبیر ادبی دو کلمه‌ای  
(زبان حال) و آنگاه نقل  
و نقد و تحلیل این همه  
مطلب فقط در سایه  
صبر و همت و دانش و  
بینش و فرهنگ دوستی  
و فرهنگ پروری استاد  
پورجوادی میسر بوده  
است.

و در حاشیه، «زنگ» را «زنگی» معنی کرده‌اند. اما گمان می‌برم به قرینهٔ موشک و پلنگ در بیت دوم، واژهٔ مورد نظر، «زنگ» (با راء مهمله = بز کوهی) باشد.

۳. در *سقیهٔ تبریز* مناظره‌ای میان شمشیر و قلم آمده که با سخنان شمشیر آغاز می‌شود و در اثنای کار، شمشیر به اینکه در خدمت شاه است به خود می‌نازد. این ابیات چنین نقل شده:

بستم کمری به خدمت شاه

تا باک ندارم از کمرگاه

با خصم ملک «چو» ترکتازی

چون بلعجم به مهره بازی

(ص ۴۹۸)

البته آنچه دکتر پورجوادی آورده‌اند، عیناً همان صورتی است که در *سقیهٔ تبریز* (ص ۲۴۰) آمده، اما گمان می‌کنم در بیت دوم، کاتب مرتکب اشتباه شده و به جای «چو» باید «به» باشد:

با خصم ملک «به» ترکتازی

چون بلعجم به مهره بازی

۴. در صفحهٔ ۵۵۹ در گفت و شنودی که میان میوه‌ها رخ داده و آن را از *مقامات* حمیدی نقل کرده‌اند، سخن از «گلابی» به میان آورده‌اند (سطر ۶). و سپس مطلب مقامات حمیدی را عیناً نقل کرده‌اند: «آبی کرهٔ زرین در عبره گروه بی‌مهر مهرگان گرفته به زبان حال این مقال می‌گفت که: ای عاشقان دلشده، بشنوید که گواه درد او «رخسارهٔ پرگرد» من است و برهان رنج او رخ زرد من...».

در حاشیهٔ این صفحه، «آبی» را «گلابی» معنی کرده‌اند. هرچند در *لغتنامهٔ دهخدا*، ذیل «آبی»، آمده که: «به معنی مرغابی و امرود [گلابی] نیز در بعضی فرهنگ‌ها دیده شده است»، اغلب جاها و از جمله در اینجا «آبی» به معنای «به»، سفرجل است و «رخسارهٔ پرگرد» نیز اشاره به پُرزهای روی آن است.

۵. یکی از مناظره‌هایی که در بخش دوم کتاب آمده مناظره‌ای است میان زبان و دندان از شاعری ناشناخته در قرون متأخر که دکتر پورجوادی آن را از نسخه‌ای منحصر به فرد در کتابخانهٔ بودلیان نقل کرده‌اند. آخرین بیت آن چنین است:

به دندان دگر ره «به جایی» نماند

سخن مختصر قیل و قالی نماند

(ص ۵۹۲)

البته در حاشیه نوشته‌اند که در اصل نسخه «به حالی» بوده است نه «به جایی». اما گمان نگارندهٔ این سطور این

است که «مجالی» باید باشد: به دندان دگر ره «مجالی» نماند سخن مختصر قیل و قالی نماند

۶. در همین بخش دوم (ص ۶۴۵) مناظره‌ای از «زنگی‌نامه» نقل شده است. طرفین این مناظره یکی پیروی است سیاح که به راههای سفرهای ظاهری آشناست و دیگری صوفی‌یی که اهل سلوک و سفر باطن است. چون جمعی درویشان از پیروی سیاح دربارهٔ شرح سفرش به مکه می‌پرسند و او توضیحاتی مفصل راجع به راهها و مسیرها و شهرها، بادیه‌ها، قبایل، طوایف، راهزنان و... می‌دهد و خاموش می‌شود، صوفی‌یی که اهل سلوک و سفر باطن است به سخن می‌آید که: «ای شیخ عالم‌دیدهٔ جهانگردیده، تا چند سخن از سفر صورت گویی؟ لختی در طریق سفر معنی پوی. تا چند سیار باشی؟ روزگاری طیار باش و از عالم اشباح به عالم ارواح آی و از زیارت قدس به حرم انس گرای، که

گراز باغ انست گیاهی بروید

گیاهت نماید گل بوستانی

سفرهای علوی کند مرغ روحت

گراز جنگل آز بازش «رسانی»

(ص ۶۴۵)

اکنون که این سطور را می‌نویسم، مقدمهٔ استاد روانشاد، ایرج افشار بر زنگی‌نامه در مقابل من است. استادی که دریایی از دانش و بینش بود، کار خود را از روی تواضع، «وانویسی» قلمداد فرموده نه مانند برخی، «تصحیح و مقابله و توضیح و تفسیر، همراه با تعلیقات و فهارس و...»! ایشان نوشته‌اند: «آنچه از دستم برآمدنی بود در «وانویسی» رساله‌ها [...] انجام شد. اما بیگمان ناشایستگی ادبی و ناتوانی علمی من در پاره‌ای از جاها نادرستی و آشفتگی و نابسامانی پیش آورده است [...]» (*زنگی‌نامه*، ص بیست و هفت).

باری غرض از این معترضه، هم اغتنام فرصت در یادکردی از آن استاد بی‌همتا بود و هم ذکر این مطلب که دکتر پورجوادی، باز هم عین آنچه را در مأخذ بوده آورده‌اند، اما به نظر می‌رسد در مأخذ ایشان، *زنگی‌نامه*، در بیت دوم، قطع نظر از ضبط «جنگل» (با یک نقطه در آغاز) که باید «چنگل» (= چنگال) باشد، به جای «بازش رسانی» نیز باید «بازش رهانی»، از مصدر «باز رهاندن» باشد:

سفرهای علوی کند مرغ روحت

گراز «چنگل»، آز بازش «رهانی»



۷. در صفحه ۷۷۹ آمده است:

هم او «سمع» و هم او مجلس هم او جام  
هم او باده هم او ساقی خودکام

بدت فی کل «آذان» شُموِس  
ألا لا بل تَلألآت الکوس

این دو بیت از صفحه ۵۰۵ *سَفینَه تبریز* نقل شده، اما در آنجا به جای «سمع» (گوش)، «سمع» (با شبن معجمه) و به جای «آذان» (گوش‌ها)، «آفاق» (افق‌ها) آمده است.

۸. سه بیت زیر نیز از نظر قافیه، معیوب است و من به اصل مأخذ دسترس نداشتیم:

من در این دریا چوکف بی بهره‌ام  
کمتر از خاشاک باشد پایه‌ام (ص ۸۰۱)  
من ندارم طاقتی با درد عشق  
از کجا دارم هوای درد عشق (ص ۸۰۲)  
گل چهره از این سخن برآشف  
گویی جگرش از این سخن سوخت (ص ۹۱۰)

در مورد بیت سوم، ممکن است قافیه مصراع نخست، «برافروخت» بوده باشد. ۹. در صفحه ۹۲۳ ابیاتی از مثنوی «جمال و جلال» محمد نزل آباد را نقل کرده‌اند از جمله:

همچو سرورم مقیم پای به گل  
«همدمم» آب می‌کشم از دل

این بیت در مأخذ ایشان (ص ۷۸) نیز دقیقاً به همین صورت آمده، اما گمان من این است که به جای «همدمم» باید «همه دم» باشد و ظاهراً به جای «آب» نیز «آه» درست است.

۱۰. در صفحه ۵۹۶ آورده‌اند:

توجه دانی چیست آن حبل‌المتین  
اصل مذهب، اصل ایمان، اصل دین

در مصراع دوم در هر سه موضع بر روی لام واژه «اصل»، علامت سکون نهاده‌اند، اما به نظر می‌رسد باید چنین باشد: اصل مذهب، اصل ایمان، اصل دین.

۱۱. در صفحه ۹۵۹ آورده‌اند:

خنده‌ای کن زان همچو قند  
گو مکن از «لطف» باری ریشخند

«لطف» در مأخذ ایشان بدون کسره بوده و همین درست به نظر می‌رسد: گو مکن از لطف، باری، ریشخند.

۱۲. «...» هرگاه مایه سرود از حسینی آغاز نهم فروداشت قول و عمل بر «شهباز» نامیم» (ص ۱۰۲۱). این عبارت در مأخذ نیز عیناً به همین صورت آمده، اما

به جای «شهباز» («ب» باید «شهناز» («نون» باشد.

اکنون به ذکر غلط‌های چاپی که از چاپ نخست بازمانده می‌پردازیم. صورت درست واژه‌ها را در میان [ ] آورده‌ایم:

ص ۷، س آخر: تدویب [ظ: تبویب / تدوین] / ص ۳۸، س ۲: در [ظ: بر] منابر / ص ۹۸، حاشیه ۶: کبریا [کهربا] / ص ۱۸۳، س ۱۱: که سرمگردان ز [از] من ... / ص ۲۶۱، س ۱۸: با من دوش نفس انسانی [ + گفت] / ص ۲۶۲، س ۲: *إِنَّ الْحَقُّ [الْحَقُّ]* / ص ۳۷۶، س ۳: خرقة تر دامن و .. [تردامن و ... (به صورت مرکب)] / ص ۴۷۷، س ۳: از [ظ: ای] پهلوی که ... / ص ۴۷۸، س ۲۰: بنگ با کوکنار دریافتاد [قافیه بیت، فاسد است] / ص ۵۰۳، س ۱۹: منافع (با تنوین رفع) [منافع] (با ضمه) / ص ۵۹۶، س ۲۲: گفت با ابروای گره زد [زده] کار / ص ۶۰۰، س ۱۰: عتابی [عقابی] / ص ۷۴۸، س ۱۲: [ + من] شیء ... / ص ۹۰۶، س ۱۰: باد و صبا [باد صبا] / ص ۹۰۹ و ۹۱۱، س آخر: ص ۱۱۸ [۸۱۱] / ص ۹۱۹، س ۲۴: چو گل بهر نثار از [ار] ز ندارم / ص ۹۳۲، س ۵: بر [بر] سر عاشقان بماناد این / ص ۱۰۱۱، س ۱: به جمعی [مجمعی] / ص ۱۰۱۷، حاشیه ۱۶: چون ایر زبان خویش [خویشتن] کوته کرد- بگشاد دهان فراخ ... از سر حال (ضمناً در کلیات عبید به جای «ایرو ...» اصل مطلب آمده است).

در مورد فهرست کردن منابع و مأخذ نیز به نظر می‌رسد روشی یکسان رعایت نشده. مثلاً ظهیر فاریابی را در ردیف «ف» به صورت «فاریابی، ظهیر، ...» و فرخی سیستانی را نیز در همین ردیف به صورت «فرخی سیستانی، ...» آورده‌اند. و گویا ظهیر فاریابی را بایست در ردیف «ظ» (ظهیر فاریابی) می‌آوردند.

با این حال، آنچه در این باب گفتیم، هرگز از قدر و اعتبار علمی این کتاب سترگ نخواهد کاست. راستی را که بررسی صفحه به صفحه و سطر به سطر چهارصد و چهل منبع چاپی و خطی فارسی و عربی (در چاپ دوم، این عدد به ۴۹۳ رسیده است) و بیش از هفتاد مأخذ فرنگی و یافتن این حجم عظیم از اطلاعات در باب یک تعبیر ادبی دو کلمه‌ای (زبان حال) و آنگاه نقل و نقد و تحلیل این همه مطلب فقط در سایه صبر و همت و دانش و بینش و فرهنگ‌دوستی و فرهنگ‌پروری استاد پورجوادی میسر بوده است. این را نیز ناگفته نگذاریم که ایشان در ذکر شواهد «زبان حال» از هیچ موردی صرف نظر نکرده‌اند. چنانکه با وجود کثرت و کفایت منابع و مأخذ از آوردن دو بیت زیر نیز، با اینکه گوینده‌اش را نمی‌شناخته‌اند<sup>۱</sup>، نتوانسته‌اند چشم ببوشند:

دید شیطان را شبی شخصی به خواب  
گفت: ای شیطان به حق بوتراب  
اصفهان‌ی زاده شاگرد شماست؟  
گفت: استاد است آن عالی جناب [!]  
(ص ۱۰۰۹)

و این، بی تردید، نشانه لطف استاد به اصفهان‌ی زادگان است! والسلام

۱. در چاپ دوم به «جمال‌زاده، سرو ته یک کریاس، ج ۱، ص ۲۳» ارجاع داده‌اند اما گوینده این شعر همچنان ناشناس مانده است.